

دکتر جواد هروی

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

Heravi_javad @ yahoo. com

عوامل سیاسی فروپاشی دولت سامانیان در تاریخ ایران

چکیده:

همان گونه که ظهور دولت آل سامان، سبب‌ساز خیرات و برکات عدیده‌ای در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام شد، زوال این خاندان نیز موجب تأثیرات جدی منفی بر پهنه تاریخ سرزمین ایران گشت. از میان عوامل اضمحلال این دولت، نقش عوامل سیاسی جدی‌تر و مهم‌تر بود. ضعف نظام دیوان‌سالاری، خردسالی امیران پایانی، ظهور مدعیان داخلی، برخورد با دول خارجی، ناامنی در ولایات، تشدید روحیه تملق در دربار، تفوق سپاهیان ترک، فقدان وحدت سیاسی و عدم تعامل با خلافت، عصیان سرداران، کاهش رفاه عمومی، از هم پاشیدگی ساختار اجتماعی، عدم حمایت فقیهان و رکود فضای فکری مقارن با اغراض غزنویان و هجوم آل افراسیاب از جمله مواردی است که در مقاله حاضر بدان پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها:

سامانیان، زوال، نظامیگری ترکان، ضعف دیوان، رکود فکری، هجوم قراخانیان.

مقدمه:

چنین است کار سرای سپنج
مخورانده و باده خور روز و شب
چودانی که ایدر نمائی، مرنج
دلت پر ز رامش پر از خنده لب.

«ابوالقاسم فردوسی»

پیدایی و ظهور یک تمدن، حاصل فرآیندی از علیت است که از حصول و حضور قوه‌ی آفرینشگر و خلاق در میان یک جامعه پدیدار می‌گردد. هنگامی که این قوه‌ی آفرینشگر از قوه به فعل در آید، یک تمدن نیز هویدا شده و هویت پیدا می‌کند. مادامی که این خلاقیت، چرخه‌ی توالد و تناسل خویش را تداوم می‌بخشد، مسیر و جریان تغییر و تکاپو نیز ادامه می‌یابد. لیکن به محض این که این چرخه‌ی تولید و پرورش بذره‌های تغییر، از کار افتاد، آنگاه فقط شاهد شکوفایی بذره‌های فروافتاده در زمین خواهیم بود و فقدان هر گونه تداوم و تکاپویی حاصل می‌آید. یعنی این که روند تداوم یک تمدن عقیم و نازا شده است و آن تمدن در ورطه فروپاشی قرار دارد.

بسیاری از مورخان برجسته، به جستجوی علل و عوامل صعود و سقوط تمدن‌ها در طول تاریخ پرداخته‌اند، همچنان که در کتب برخی از مکاتب الهی نیز بدین نکته پرداخته شده است و ما از آنها سود خواهیم برد.

در وجیزه‌ی حاضر نیز تلاش می‌گردد تا به بررسی عوامل سقوط و اضمحلال دولت سامانیان در یک دسته بندی ممتاز از یکدیگر پرداخته شود. سامانیان نخستین خاندان در تاریخ ایران بعد از اسلام‌اند که در ساختار سیاسی وارد شدند و موجودیت خویش را به عنوان سازندگان عصر طلایی ایران به منصفه ظهوررسانیدند. ظهور دولت سامانیان، به منزله احیاء فرهنگ و تمدن ایرانی، و فروپاشی آن به معنای حاکمیت دول بیگانه بود.

عوامل گوناگون در فروپاشی ساختارهای دولت آل سامان:

کجا آن بزرگان ساسانیان
ز بهرامیان تا به سامانیان
نباشد جهان بر کسی پایدار
همه نام نیکو بود پایدار^۱.

همان گونه که پیدایی سامانیان در تاریخ ایران، اسباب دگرگونی‌های بسیاری در ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... را فراهم نمود، اضمحلال این دولت نیز سبب تغییرات فراوانی در اوضاع داخلی و خارجی این سرزمین پرحادثه در سیر تاریخ بشری گردید. از این رو بررسی و مطالعه فرایند ظهور و سقوط این دولت از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است.

تمام محققان در عرصه‌ی تاریخ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام بر این مسئله اذعان دارند که تلاش‌های آل سامان در عرصه‌های مختلف ایران و اسلام غیر قابل انکار است.^۲ به گونه‌ای که هویت حاضر جامعه‌ی ایرانی پیوند تنگاتنگ با دستاوردهای این دولت دارد. بزرگترین دانشمندان و مشاهیر ایرانی تعلق به روزگار سامانیان دارند. چنان که ابن سینا، بیرونی، زکریای رازی، فردوسی، رودکی و... صدها فرهیخته دیگر، همگی از دست پروردگان این عصرند.

بنابراین پیرامون منزلت و جایگاه ارزشمند خاندان سامانی، همان گونه که تحقیقات چندی در این باره نیز صورت پذیرفته، جای هیچ گونه شکی باقی نگذاشته است.^۳ لیکن درباره‌ی سقوط این دولت، تحقیق چندانی انجام نگرفته است. از این رو در اوراق حاضر کوشش می‌شود تا به بررسی تنها فروپاشی و سقوط دولت ایرانی آل سامان در سیطره‌ی خراسان بزرگ پرداخته شود.

برخی از مورخان سلف همانند ابن خلدون، از جمله مولفان تحلیل‌گر زمینه‌های تاریخی به شمار می‌روند که در مطالعات خویش به نتایج روشنی از دلایل سقوط دولت‌ها پرداخته‌اند. وی زمان حیات طبیعی دولت‌ها را به طور تقریب، یکصد سال برمی‌شمارد، مگر این که دلایل دیگری این عمر را طولانی‌تر نماید. از جمله فقدان عصبيت را از مهمترین عوامل اضمحلال یک دولت می‌داند. او زمان حیات هر دولت را سه نسل که هر نسل حدوداً چهل سال باشد می‌داند. پس از آن، عصبيت رو به ضعف می‌نهد و تجمل‌گرایی و رفاه طلبی و سستی بر خداوندان دولت چیره می‌شود. این جاست که زمینه‌های سقوط یک دولت فراهم

آمده و زمامداران را از این فروپاشی چاره نیست.^۴ او همچنین خشونت را از جمله مهمترین اسباب سقوط یک دولت برمی‌شمارد که موجب سستی و از هم گسیختگی امور می‌گردد.^۵ ابن طباطبا نیز در کتاب ارزشمند خویش به اسباب فروپاشی دولت‌ها پرداخته و بر خلاف بسیاری از مورخان سلف که به نقل قول صرف از حکایات تاریخی می‌پردازند، به تحلیل وقایع تاریخی می‌نشیند. او ضمن نگرش انتقادی بر تحولات تاریخی، حوادث را متکی بر اسباب و عوامل چندی بر می‌شمارد. وی جنگ، ظلم و ستم، درگیری‌های داخلی در میان زمامداران، و تجمل پرستی و آسایش افراطی را از مهمترین دلایل اضمحلال یک دولت می‌شمارد.^۶

بعضی از محققان غربی نیز در بررسی تحولات تاریخی به عوامل مختلف اشاره دارند. آرنولد توین بی، که نگرش‌هایی شبیه به ابن خلدون ارائه نموده است، حتی با وجود تکیه بر جریان حرکت چرخشی و دوارتاریخ، به مداخلیت محیط زیست اعم از طبیعی یا انسانی اشاره می‌کند.^۷ صاحب نظری چون ویل دورانت هم به زوال تامه‌ی تمدن‌ها و دولت‌ها اعتقاد ندارد. او نیز بر این فروپاشی، فرآیندی متأثر از قواعد حاکم بر یک جامعه را حاکم می‌داند.^۸ او نیز چون دیگران معتقد است که تمدن‌ها از جایی شروع می‌کنند، کم کم به اوج می‌رسند، سپس افول کرده و نابود می‌گردند.^۹ وی انحطاط را ناشی از نارسایی پنهان یک حیات واحد و متشکل ندانسته، بلکه ناشی از شکست رهبران سیاسی و معنوی جامعه در مقابله با ستیزانگیزی تغییر برمی‌شمارد.^{۱۰}

در همین راستا و مبتنی بر منابع موثق تاریخی، تلاش می‌گردد تا این اسباب و عوامل سقوط و فروپاشی دولت‌ها، در یکی از مصادیق بارز تاریخ ایران یعنی پایان روزگار سامانیان انطباق یابد. بر همین اساس، مجموعه دلایل مطروحه‌ای که به نظر نسبت به این عصر تطبیق می‌نماید، ذیلاً تبیین و تدوین می‌گردد:

الف - عوامل سیاسی - نظامی:

در این دسته از عوامل، به بررسی دلایل فرو ریختن ساختارهای کشوری و لشگری به عنوان مهمترین ارکان دولت آل سامان، و توامان تضعیف شالوده های دیوانی، در جوار ضعف بنیه دربار و درگاه امارت سامانیان پرداخته می شود:

۱- تضعیف نظام دیوانسالاری و تغییر پیاپی وزراء:

سامانیان که خود پدید آورنده ی سیستم دیوانسالاری در دولت های ایران بعد از اسلام به شمار می آیند، در ابتدای کار خویش، به وزارت بذل توجه نموده و بر توسعه دستگاه های دیوانی صحه نهادند.^{۱۱} لیکن به تدریج این سیستم تحت الشعاع نظام لشکری واقع شد و نظامیان بر مصدر امور فائق آمدند و رشته امور دیوانی از هم گسیخت. این جا بود که نظام دولت سامانی در معرض تهدید جدی قرار گرفت و آن فروپاشی شالوده هایی بود که اقتدار حکومت بر آن قرار داشت. لذا یکی از مهم ترین دلایل اضمحلال دولت سامانیان، کاهش اقتدار و اختیارات وزیران دولت و تفوق سپاهیان بر امور کشور بود.^{۱۲}

وزیر که در آغاز کار سامانیان از عزت و اعتبار فزاینده ای برخوردار بود، به تدریج چنان خفیف و ناتوان شد که فاقد هر گونه قدرت مداخله در امور کشور گردید و امیران سپاه در رتبه دوم (و پس از چندی در رتبه اول) پس از امیر سامانی قرار گرفتند. وزیران پیاپی تغییر می نمودند و رشته امور از هم گسیختگی نومید کننده ای را نشان می داد.^{۱۳} چنین وضعی به معنای فروپاشی امور و ساقط شدن توانمندی های زیر ساختی حکومت سامانی بود.

۲- خردسالی آخرین امیران سامانی:

پس از این که نخستین امیران آل سامان به دلیل خردمندی، کیاست، تدبیر و تجربیات سیاسی و نظامی خویش، بنای دولتی استوار را پی افکندند، با انجام کودتای سال ۳۳۱ ه.ق. زمینه های مسموم برای نصب امیران صغیر در دولت سامانیان فراهم گشت. به تعبیری دیگر،

به تدریج امیران نابالغ، زمام امور را به کف گرفتند و جایگاه رفیع امیران پخته و با تجربه حَضِیض یافت^{۱۴}. همین عامل موجب شد تا سرداران نظامی مترصد فرصت باشند تا در موقع لازم، زمام امور را بدست گیرند. بدین جهت آخرین امیران سامانی را که زمام امارت را بکف می‌آوردند در صغر سن می‌بینیم، و این در حالی است که اطراف آنان را حلقه‌ای از فرهیختگان و دانشمندان فرا نگرفته است. چنان که چون امیر نصر دوم در سال ۳۰۱ ه.ق. بر تخت امارت نشست، بر گرد او جمعی از نخبگان هوشمند همانند جیهانی‌ها و... حلقه زده بودند^{۱۵}.

۳- ظهور مدعیان داخلی و تشدید کشمکش‌های سیاسی و نظامی:

پس از برکناری نصر دوم، و با تداوم دخالت سپاهیان در امور کشور، به تدریج از گوشه و کنار قلمروی سامانیان ندای استقلال طلبی و خودمختاری برخاست. به ویژه این که مدعیان سیاسی دولت را همان نظامیان و امرای ترک تشکیل می‌دادند و اینان همان مدعیان بر امیران نابالغ سامانی بودند.

سبب اصلی این ادعاها را تنها مدعیان فرصت طلب تشکیل نمی‌دادند بلکه برخی از سرداران خدوم و صادق بر دولت سامانیان نیز گاه در این دسته قرار می‌گرفتند. بنابراین علت این عصیان‌ها آن بود که گاه آنان بجای استمالت و دلجویی، با برخورد ناصحیح زمامداران نابالغ سامانی در قبال عملکرد رشک برانگیز خود مواجه می‌گردیدند^{۱۶}. این جا بود که زمینه‌های عصیان مخالفان و مدعیان در شکل گسترده‌ای فراهم می‌گردید. تا بدان جا که طیف این مدعیان به قدری افزایش یافت که امیران پایانی سامانی را واداشت تا از دیگر مدعیان سرسخت خویش استعانت جویند^{۱۷}. این چنین بود که دامنه کشمکش‌های داخلی آرام آرام چنان گسترش یافت که اداره و کنترل آن دست امیران سامانی خارج گشت و هر آینه سقوط دولت سامانیان را تسریع نمود.

۴- اصطکاک با دول خارجی مجاور:

از دیگر تفاوت‌های روزگار آغازین دولت سامانی که در پایان این حکومت دچار تغییر اساسی شد پدید آمدن قدرت‌های تازه در عرصه سیاسی و نظامی در مرزهای همجوار بود. در سال ۳۱۶ ه‍.ق حکومت زیاریان در منطقه طبرستان و سپس ری و اصفهان بود، که در ادامه آن در سال ۳۲۱ ه‍.ق دولت آل بویه در مناطق غربی ایران صاحب نفوذ و قلمرو شدند.^{۱۸} این درحالی بود که از نواحی شرقی نیز ترکان قراخانی سر برداشتند و ادعای ارضی بر سرزمین ماوراءالنهر و سپس خراسان کردند.^{۱۹}

بدین ترتیب پس از نیمه قرن چهارم هجری، مدعیان خارجی بر مدعیان داخلی افزوده شدند تا شرایط را برای فشار هر چه بیشتر بر امیران سامانی مهیا نمایند، و در نهایت زمینه‌های هجوم همه جانبه را به قلمرو سامانیان آماده سازند.

۵- بروز ناامنی در ولایات (ضعف امنیت):

تشدید تنش میان مدعیان داخلی و خارجی موجب شد تا رسیدگی به امور رعایا دچار وقفه شود و امیران مناطق و صاحبان قدرت در ولایات مبادرت به سودجویی نموده و در فکر آسایش و آرامش خویش باشند. امراء سامانی نیز از تمهیدات لازم برای حفظ و توسعه امنیت در ولایات قلمروی خویش غفلت نمودند و تنها بر حفظ موقعیت خود می‌کوشیدند. این جا بود که بتدریج بی‌ثباتی جایگزین ثبات، و ناامنی در سرزمین‌های تابعه امری پیش پا افتاده تلقی شد.

۶- تشدید روحیه تملق و چاپلوسی در دربار:

صداقت اصلی‌ترین شرط پیشرفت در دولت سامانی بود که بتدریج ملوث به کذب و بی‌صداقتی شد. این رویه چنان در دستگاه کشورداری و امور نظامی شایع شد که می‌توان آن را سکه رایج بازار دوران پایانی عصر سامانی دانست. بر خلاف امیران نخستین که بر صدق

عمل ماموران و نایبان خویش توجه ویژه داشتند، زمامداران آخرین دولت سامانی، بر این نکته عمیق چندان دقتی مبذول نمی‌داشتند. داستانی از قابوسنامه گواه روشنی بر این مدعاست.^{۲۰} بنابراین روح حاکم بر دستگاه‌های کشوری و لشکری، بر مدار سقوط گام بر می‌داشت و در نهایت نیز بدان دست یازید.

۷- تفوق سپاه ترک بر ارکان دولت (لمس در شاهنامه):

پس از ورود ترکان به سرزمین‌های اسلامی خاصه خراسان بزرگ، ساختار اجتماعی در طبقات جامعه سامانی نیز دستخوش تغییرات اساسی شد. ترکان پس از رشد و تربیت نظامی، وارد ارکان قدرت شدند و به تدریج سکان اقتدار نظامی و توامان سیاسی را بدست گرفتند.^{۲۱} روشن‌ترین گواه این حضور را می‌توان در جای جای سیمای شاهنامه مشاهده نمود.^{۲۲}

۸- از هم گسیختگی وحدت سیاسی قلمرو:

با بروز تحولات عدیده در امارت سامانیان، شرایط برای از هم پاشیدگی امور فراهم گشت. آنچه که تاکنون ضمانت وحدت سیاسی در این قلمرو گسترده را می‌نمود در معرض نابودی قرار گرفت. وحدت رویه امیران سامانی از دست رفته بود. هماهنگی میان ارکان دولت از هم پاشیده بود. دستگاه کشورداری و سیستم سپاهیگری از هم فاصله یافته بودند. و بالاخره وحدت رویه در مشی جاری قلمروی سامانی از هم گسیخته بود. بدین ترتیب بر جبین آینده دولت سامانیان نور رستگاری دیده نمی‌شد.^{۲۳}

۹- فقدان تعامل با خلافت عباسی:

عدم مدارا با دستگاه خلافت عباسیان بتدریج زمینه‌های مفارقت امیران سامانی را از خلفاء عباسی فراهم نمود. یازده امیر سامانی دقیقاً مقارن با یازده خلیفه‌ی عباسی مراودات

صرفاً رسمی را ادامه می‌دادند و از مناسبات سیاسی وجدی اجتناب داشتند^{۲۴}. این مسئله موجب می‌شد تا خلافت و دولت‌های وابسته بدان چون آل بویه، مترصد حمایت از مخالفان و مدعیان ضدسامانی باشند. چنین فضایی مسلماً برای تحریکات علیه دولت سامانی کاملاً موثر بود چنان که یکی از مهمترین عوامل فروپاشی دولت سامانی را می‌توان همین تحریکات دانست^{۲۵}. این‌ها همه برغم آن بود که مذهب حنفی را هر دو دولت مقبول می‌داشتند.

۱۰- رشد عصیان سرداران:

روند امور آرام آرام به سوی بی‌اعتمادی و سلب تأمین سیاسی برخی از نخبگان کشوری و لشکری که از ارکان قدرت بودند سوق پیدا نمود. کسانی که تا دیروز از وفاداران اصلی دولت محسوب می‌شدند امروز به جرم توطئه و خیانت مورد بی‌مهری واقع می‌شدند. نمونه روشن آن شخصیت ابوبکر چغانی است که چندین نیش عقرب را تحمل می‌کند و دم برنمی‌آورد^{۲۶}. لیکن فرزندش ابوعلی چون در مظان توطئه قرار می‌گیرد، سر از تبعیت امیر سامانی برمی‌دارد و مدعی خراسان و سپس بخارا می‌شود و آن پیش‌بینی امیر نصر محقق می‌گردد که اگر منزلت او را پاس ندارند عاصی خواهد شد و اولین خلل در خاندان ما باشد^{۲۷}.

۱۱- کاهش رفاه عمومی در سایه فقدان امنیت:

هنگامی که تدبیر امور از دلسوزی برای مردم به سوی کشمکش‌های سیاسی درون دربار و منازعات دیوان با لشکر سوق پیدا نمود، امنیت عمومی نیز خدشه‌دار گردید و به تدریج آسایش عمومی نیز مخدوش شد. در این راستا دیگر خبری از دلجویی‌های امیران سامانی برای مردم نیست. رعایای قلمروی سامانی، خسته از بی‌توجهی زمامداران به تدریج بدانان پشت می‌کردند و زمینه‌های لازمه برای فروپاشی ساختارهای مستحکم این دولت

فراهم می‌گشت. این در حالی بود که حکایات عدیده‌ای از توجه امیران آغازین سامانی نسبت به رعایا و طبقات پایین جامعه در تاریخ دیده می‌شود.^{۲۸}

۱۲- تغییر ساختار اجتماعی به سوی اقتدار نظامیان ترک:

ورود ترکان به قلمروی سامانیان موجب تحول اساسی در تغییر ساختارهای طبقاتی جامعه شد و این تازه واردان را به قدری در مجرای اقتدار و نفوذ قرار داد که پس از مدتی دیگر طبقات جامعه را تحت‌الشعاع خود نمود. سرداران ترک خود را در مصدر کارها دیده و به تدریج خدایگان را بنده نمودند. این مسئله یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ ایران بعد از اسلام به شمار می‌آید که مبادی تازه‌ای از نظام تازه طبقاتی را پی ریزی نمود و ساختارهای تداوم یافته از ایران باستان را دگرگون ساخت.^{۲۹}

۱۳- عدم حمایت فقهاء از امیران سامانی و تمایل بر ترکان:

سامانیان به رغم داشتن مذهب حنفی و اشتراک در عقیده با خلافت عباسیان، به دلیل اصطکاک با سیستم رهبران دینی قلمروی خویش و ایجاد نومییدی در میان آنان، از چشم خلفاء عباسی می‌افتادند. تاثیر مستقیم این نکته بر روی فقیهان دینی قلمروی سامانیان، موجب دلسردی آنان از امیران سامانی می‌شد و روز بروز از حمایت از زمامداران سامانی می‌کاست. از سوی دیگر مدعیان تازه‌ی خارجی همانند غزنویان نیز در چشم این فقیهان مطلوب جلوه می‌نمودند. این مسئله باعث می‌شد تا نظر فقیهان حنفی از امیران سامانی به سوی ترکان غزنوی یا قراخانی کشیده شود و فقهاء در سقوط سامانیان تعدا نقش اساسی ایفاء کنند.^{۳۰}

۱۴- خفقان و سانسور عقاید و عدم تحمل تساهل و تسامح:

بر خلاف دوران آغازین که امیران سامانی جانبداری از هر عقیده و یا تفکری را می‌نمودند و تساهل و تسامح، رویه جاریه این خاندان بود، پس از دوران نصر دوم سامانی،

تعصب جایگزین آن گردید. این تعصب به تدریج آن چنان رشد و گسترش یافت که امیران سامانی را در قبال هر گونه عقیده‌ای خاصه مخالف چنان به واکنش و سرکوب وامی‌داشت که مخالفان را چاره‌ای جز مخالفت با امارت سامانیان نمی‌ماند. دیدگاه مغایر با روند فکری دستگاه امارت پسندیده نبود و غضب و تندى، واکنش عادى امیران سامانى شده بود. در چنین وضعی می‌توان انتظار تند بادهاى شدیدی علیه ارکان دولت سامانی را داشت همچنان که برخاست.

۱۵- هجوم قراخانیان (آل افراسیاب) به ماوراءالنهر و بخارا:

چون ضعف عارض بر پیکره‌ی دولت سامانی نمایان می‌شد ترکان قراخانی نیز به تحریک مدعیان داخلی درصدد هجوم به قلمروی سامانی برآمدند. از این رو تهاجم به بخارا در سال ۳۸۲ هـ.ق و همچنین هجوم‌های دیگری که تا سال ۳۸۹ هـ.ق ادامه یافت و موجبات بسترسازی لازم برای تشدید کشمکش‌های داخلی شد را می‌توان از مهم‌ترین دلایل سقوط دولت سامانی شمرد.^{۳۱}

۱۶- طمع سرداران غزنوی بر سیطره سیاسی-نظامی:

در چنین اوضاع مشوشی که در مجموع بدان اشاره رفت، آخرین ضربه از سوی خاندان تازه به قدرت رسیده غزنویان جهت انهدام شالوده‌های سامانی وارد گشت. غزنویان که خود از جمله خاندان‌های نظامی در خدمت امیران سامانی بودند پس از طی مراحل قدرت‌یابی، در عرصه کشمکش‌های سیاسی و نظامی وارد شدند. لیکن به سبب توانمندی نهاد وزارت در مقطع سال ۳۵۰ هـ.ق، از گردونه برای مدتی خارج شده و در ناحیه غزنه مستقر گشتند.^{۳۲} لیکن پس از مدتی چون امیران سامانی دچار تهدیدات از سوی مدعیان داخل و خارج شدند، تنها راه چاره را در استمداد از سپاهیان ترک غزنوی دیدند. اما کمک غزنویان در این مقطع از زمان نه به دلایل غیرت مآبانه و از سر وظیفه، بلکه از سر طمع در حاکمیت بر

قلمرویی بود که در آستانه مثله شدن قرارداشت. بدین ترتیب تمام شرایط لازم برای نواختن آخرین ضربه بر پیکره‌ی محتضر آل سامان از سوی غزنویان مهیا گشت و محمود غزنوی با توسل بر مدد خلیفه، و اوضاع متشنج متأثر از کشمکش‌های میان مدعیان و هجوم قراخانیان، در سال ۳۸۷ هـ ق دولت غزنویان را تأسیس نمود. هر چند تلاش‌های آخرین بازمانده سامانی یعنی امیر اسماعیل منتصر در جنگ و گریز، و تسلط بر نیشابور و بخارا، تا سال ۳۹۵ هـ ق ادامه یافت، لیکن این کوشش‌ها هیچ رمقی را به کالبد درحال احتضار آل سامان نبخشید و عملاً دولت سامانیان در سال ۳۹۵ هـ ق. ازهم فرو پاشید و ساقط شد (۳۳). اگر چه دستاوردهای سامانیان همچنان تا سالیان سال به ثمر می‌نشست و جبهه فرهنگی و ادبی ایران و ایرانیان را تا مدت‌ها تداوم بخشید.

در کنار عوامل سیاسی فوق، می‌توان به علل فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی فروپاشی دولت سامانیان نیز پرداخت. که البته به جهت اجتناب از اطاله کلام و تأکید بیشتر بر عوامل سیاسی و نظامی، تنها به صورت عناوین ذیل فقط بدان اشاره می‌گردد:

ب- عوامل فرهنگی - اجتماعی:

- ۱- تضعیف فضای دانایی محور.
- ۲- جایگزینی تعصب به جای تعقل.
- ۳- تبدیل بسط علمی به توسعه فرقه‌ای.
- ۴- محدودیت تولید علم به حضور علمی، و فروکش نمودن نگرش‌های اخلاق و آفرینشگر.
- ۵- تحول محیط‌های آزاداندیشی به مراکز وابسته و بسته.
- ۶- معطل ماندن جریان روشن فکری و مواخذه دانشمندان.
- ۷- تغییر نگرش‌های دینی بی‌غرض، به اعتقادات مغرضانه.
- ۸- رسوخ خرافه در افکار دینی.
- ۹- شیوع مداحی و تملق در دربار و درگاه.
- ۱۰- هویت ملی تحت‌الشعاع تعصب دینی.

ج- عوامل اقتصادی:

- ۱- پایین آمدن عیار مسکوکات در پایان عصر سامانیان.
- ۲- فقدان امنیت لازمه برای رشد و رونق اقتصادی.
- ۳- اخذ مالیات‌های مختلف و متعدد.
- ۴- کاهش تبادلات بازرگانی میان شرق و غرب خراسان.
- ۵- تضعیف مناسبات تجاری به سبب نبرد با قراخانیان در شرق و بویهیان در غرب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها:

- ۱- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۱۳۷.
- ۲- هروی، جواد: تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲، ص ۴۹.
- ۳- ر.ک. به: یکی از آخرین پژوهش‌های مرتبط در این زمینه، هروی، جواد: پژوهش‌هایی پیرامون عصر سامانیان، مشهد، پژوهش توس (با همکاری دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد)، ۱۳۸۶.
- ۴- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۵، جلد اول، ص ۳۲۱.
- ۵- همان کتاب، ج ۱، ص ۳۶۱.
- ۶- ابن طقطقی (ابن طباطبا): تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰، ص ۸۵.
- ۷- توین بی، آرنولد: گزیده آثار توین بی، به کوشش فردریک تاملین، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۴، صص ۹۹-۱۱۱.
- ۸- دورانت، ویل: در آمدی بر تاریخ تمدن و درسهای تاریخ، ترجمه محمود مصاحب (و دیگران)، ج ۷، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۲۵۶.
- ۹- همان کتاب، صفحه ۲۵۹.
- ۱۰- همان کتاب، صفحه ۲۶۱.
- ۱۱- نرشخی، ابوبکر: تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳، ص ۳۶.
- ۱۲- تاریخ سامانیان، ص ۴۵۷.
- ۱۳- عتبی، محمد بن عبدالجبار: ترجمه تاریخ یمینی، ترجمه جرفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۱۶۸ / گردیزی، ابوسعید: تاریخ

- گردیزی، به اهتمام عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۳۷۶ / خواندمیر، غیاث الدین: دستورالوزراء، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۱۷، ص ۱۱۴.
- ۱۴- ترجمه تاریخ یمینی، ص ۷۲ / ابن اثیر، عزالدین علی: تاریخ کامل، ترجمه خلیلی، تهران، علمی، بی تا، ج ۱۵، ص ۱۴۸.
- ۱۵- تاریخ بخارا، ص ۱۲۹ / تاریخ گردیزی، ص ۳۲۹ / مقدسی، ابو عبدالله: احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۹۳ / تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، پدیده خاور، ۱۳۶۶، ص ۳۰۲ / بیهقی، ابوالحسن (ابن فندق)، تاریخ بیهق، به اهتمام احمد بهمینیار، تهران، فروغی، ۱۳۶۱، ص ۶۹ / مجمل التواریخ والقصص، تصحیح محمد تقی بهار، به اهتمام محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص ۳۸۷.
- ۱۶- ابن مسکویه، ابو علی: تجارب الامم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۱۳۶ / تاریخ کامل، ج ۱۴، ص ۱۸۱.
- ۱۷- ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۰۱ / منهاج سراج جوزجانی: طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، چ ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۱۸- تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۶۱ / تاریخ کامل، ج ۱۳، ص ۱۶۸.
- ۱۹- ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۲ / تاریخ گردیزی، ص ۳۶۹.
- ۲۰- عنصرالمعالی کیکاوس ابن اسکندر: قابوس نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، چ ۶، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۱.
- ۲۱- ر. ک. به. باسورث، ا. ک: «ورود ترکان به سرزمینهای اسلامی»، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، مجله سخن، دوره ۲۳، ش ۶ (۱۳۵۳)، ص ۶۰۴ / مشکور، محمد جواد: «مهاجرت ترکان غز به ایران»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۹۲.
- ۲۲- مثلاً می توان واژه ی ترکان را در بیش از ۸۶۵ بیت از شاهنامه فردوسی مشاهده نمود.
- ۲۳- تاریخ سامانیان، ص ۳۹۰.

- ۲۴ - همان کتاب، ص ۹۷.
- ۲۵ - بارتولد، و، و: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۶۷.
- ۲۶ - تاریخ کامل، ج ۱۳، ص ۲۸۹ / مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چ ۳، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴، ص ۳۸۰.
- ۲۷ - عوفی، محمد: جوامع الحکایات: به اهتمام محمد رضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۵، ص ۳۶.
- ۲۸ - تاریخ سیستان، ص ۲۵۴ / تاریخ بخارا، ص ۱۲۸.
- ۲۹ - تاریخ سامانیان، ص ۳۸۸.
- ۳۰ - تاریخ گردیزی، ص ۳۷۸ / ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۸۳ / بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چ ۲، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶، ص ۸۶۸.
- ۳۱ - ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۳ / تاریخ گردیزی، ص ۳۶۹.
- ۳۲ - تاریخ بخارا، ص ۱۳۵ / تاریخ گردیزی، ص ۳۵۶ / تجارب الامم، ج ۶ ص ۲۴۱.